

از اوقات تا وقت میگوید او  
 که غیبت نزد آن امام است  
 و لطف خداوند لوح و قلم  
 بیاورد و توفیق را در انام  
 من از مطالبش از دولت  
 که یابن محمد خبردار شو  
 کسی است از می می خوش  
 من از امر رو در کار جهان  
 ولی اینچنین حالت پیدا  
 برون آیم از فضل و رحمت  
 بصدق دل جان بجان  
 بیا و خداوند عالیجناب

که آن سبک علم سبب او  
 بر آید بوعده که کردش خدا  
 ز حال علی منیامیم رقم  
 که نوشته بودش امام هم  
 کنون صدیم تر از گلگی  
 بچیز که بیگومیت یا رشو  
 نه آگاه از می نیک بدش  
 کنون لپیست نام نام  
 نباشد مگر بعد طویل اهل  
 خزان جبار از چشم بهار  
 کسی وی بر سر می کرد  
 همیشه بجلوت بود در حجاب

ز سحر سوزل خداوند جان  
 بسال نماند گشتن آنجناب  
 که روز علی قبل از دو خوا  
 امام زمان مهدی من پناه  
 و بعضی عبات کنم ترجمه  
 که با بچین شش روز بیت شو  
 نساز می میان بیست و چهار  
 نسازم ظهور از ره خطبار  
 پس از آنکه ایجان از لغنا  
 ششم روز از روز چون در سیه  
 عزیزا کنون غیبت طول است  
 چو حکم آتی بوی در رسد

سه صد بود و هم پیش ازین  
 عیان ساختم لفظ حق در حجاب  
 صید و از اوقات رشو زین  
 علیه السلام از جابا که  
 که قفا شو حال او بر همه  
 روی صفت تا که جوان روی  
 از قائم شود در مقام تو او  
 مگر بعد از امر پروردگار  
 شود بر ز غلم و ز جور و جفا  
 علی نبوت خود سیدی عتیقی کشید  
 حجاب خدا در مقبول است  
 بر زن آید از فضل ب العبد

باختتام و اتمام رسید کتاب مستطاب مکتبه حیدری که خاتمه احوال ائمه معصومین از تالیات  
 شهادت امیرالمؤمنین و امام الملتزمین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب صلوات الله  
 والسلام تا آخر خاتمه ائمه اثنا عشره محمد مهدی علیه السلام که تتمه و باقی احوال از  
 صاحب کتاب مکتبه حیدری مانده بود

رقم سازم از گفته ارکان  
 اگر چند ازین علمیم نبود  
 ولی بعضی از دستوران این  
 نموده تا کید ز صوفیون  
 ملی چون مراد از وی نسبت  
 ز احوال آن صفت روزگار  
 که مجمل از حالت آن ولی  
 طرازم هم از سخنانی که  
 ز بحر نبی بود بفتا و بیخ  
 ولی از دیگر جا شود مستفاد  
 بسال کودکی فضل و حید  
 نویسد هر یک از این همین  
 چو دیدش باوصاف تمام  
 بفرمود او را علی العباد  
 که آناه جوانان تو هم چون  
 که من سزا کرده ام اختیار  
 پس گفتن آن زن با کزاد  
 که رقم کی شب بخوابند  
 ز راه شعی است تا اگر گفت  
 بعضی خداوند رب السماک  
 خدای خدشت پور عالی قدر  
 شد آنم از و آیتی مستفاد  
 دیگر بار قرآن کشاد و بیدید  
 براد خداوند هر دو سراسر  
 بفرمود آنم رسول زمان

داستان در احوالی حضرت زید شمس  
 بن حضرت امام علی زین العابدین  
 و نسب مادر آن اشا هراده پاک دین  
 و اولاد او

در اینجا رقم ساخته زین سید  
 ز پس در اینجا بعد اختصار  
 ز غنچه کافور سازم جلی  
 و احوال او مختصر مختصر  
 که شد جلوه گران هر چه گنج  
 رقم سازم در الصب عمقا  
 بگما خرد ز یاد مهدی سید  
 باز ملک شد آن زن پاک  
 بهدین فرستاد نزد امام  
 مرا صبح که پاکدین پاکدین  
 یکی از پذیرا بکن ز این زن  
 مرا با جوان جوانی چه کار  
 پذیرا نمودش امام عباد  
 خدا گشت اوی نبی بنیون  
 و ز اینجا بگذر خشت رفت  
 بهانشب شده حاله جور پاک  
 کنی نام او زید فرخنده فر  
 که مشعرو و معنیش بر جهاد  
 بورتی نخستین شد آیه پدید  
 که نفس و اموال خود را فدا  
 که بگذر پروردگار جهان

شود تا بدلهای هر یک جلی  
 که احوال و سبب فرزند آن  
 همان کبیر از خانه زرنگار  
 که او بود فرزند زین العباد  
 خرد گفت سال کودکی با  
 ز بحر نبی بود شمس سال  
 بدان مادر او جدا نام داشت  
 سرفراز مختار عالی تبار  
 امام زمانه علی اکبرین  
 تو هستی بسی پاک پاکیزه کیش  
 بصالح عقیقه تا بشوق تمام  
 تویی پور فرزند این تبار  
 بگویم چنین سید العابدین  
 بیدم رسول خدا را بخواب  
 پس ز سیرت بگذر برین  
 بفرمود سلطان یوم القنادر  
 پس ز امر پروردگار عباد  
 شود ثابت از معنیش این چنین  
 شود حاصل معنیش این چنین  
 شد که در بیت رض و سماک  
 مراوزیست آنکه دریم بقال

ز احوالی زید علی داستان  
 بتحریر و تسبیح را ایم نبود  
 ز فویشان و انجمن ساران  
 که بنویس احوال آن بنیون  
 که ستم ز اولاد زید علی  
 که سازم رقم از دین داستان  
 حکایت نامیم و ز کفر انجبار  
 شجاع ز زمان صاحب اولاد  
 شد جلوه گراه اوج حیا  
 که مولود شد زید فرخنده  
 بسی پاک و عصمتی تام داشت  
 ز بدین دینار زر سه هزار  
 سرفراز دین نقد فدا بختین  
 دهم مرتزب بر یک پورش  
 چنین عرض کرد آن زن بنیون  
 نمود ترا ز دل جان رسول  
 امام زمان نینه العابدین  
 که کرد آید پیشم شتاب  
 کجایم از بست با جور عین  
 رسول خداوند با عدل داد  
 رسول خداوند مصحف کشاد  
 مجاب بود فضل از قاعدین  
 هر آنکس که از زمره منین  
 تقاضا بخش بخورد و سماک  
 شود هر از قدرت لایزال

از چنانچه ظاهر مستغنا  
 ز جور جنایاتی قوم شر  
 مراد از الطاف رب العالمین  
 که پیغمبر پاک خیر البشر  
 مرا چسبیت یار که از خفا  
 ز لطف خداوند عالم سناه  
 علی کرد آن پور را زید نام  
 شب نوزماندی نمیکر خدا  
 بیا و خداوند ارض سماک  
 که خونی که بیدار هر زو شب  
 بیا و شجاعت بفضل و دل  
 بلا شک همیشه در چوین  
 بهر سخن بود چون بل تراب  
 روایت کند ز خلق خدا  
 نمودی کسی گرازان شهر با  
 که تا پیشیدی کلاش تمام  
 همیداد و هر چه بر او جواب  
 که ارضی شدی سبب انزال  
 سزاوارندین ز عالی کلام  
 جوابش بی خوب و محتول  
 بنمود کای قوم علی نشانه  
 کند دعوی گز شمارا بکار  
 نظر کن که سلطان روز نبرد  
 حکایت درازست نمیکون  
 که ظاهر شود بر تمام جهان

که بیزا شود ز سبزه جهاد  
 شهادت نصیبتش بود بخیل  
 بود بیشک شبه خست تمام  
 نه نام از پیشتر پیشتر  
 بتوصیف او سرگرم نامه  
 چه جاهل شد پس از چندگاه  
 با مریم <sup>از بیبا</sup> علیہ السلام  
 نبود و یکدم ز قرآن جدا  
 همه روز و شب بود در حال  
 ملقب است از حکم رب  
 عقل و سخاوت بحسن جمال  
 فصاحت بلاغت بر آسنا  
 دلیر سخن سنج حاضر جواب  
 بشیرین عبد اللهی بی با  
 سولی ز شکل و عجبی بکار  
 همه هر چه میگفتی آن میگفتم  
 تفاوت نمیکرد و در هیچ باب  
 همیکرد تحسین اقول او  
 باید بروزی بنزد امام  
 که راضی شد ز وی امام عباد  
 بسوگند پروردگار جهان  
 اجابت نماید از او اختیار  
 پی و دعوتش امر او کرد  
 ز کفر انجیارت بیشک آن  
 که بزند عالیقدر بگیا

براه خداوند پروردگار  
 چو گرد و شستیدن نیل پاکین  
 کسی را که در خواب بیدار  
 ز فال کتاب خدا می جان  
 کسی را که باشد شرف بخیز  
 ز فضل خداوند در پیش  
 بگوش لقین گوش که گویند  
 شد اندر عرب آن فصاحت  
 بیک کج و صبح و شام مسا  
 روایت کند این عسان بنام  
 به علم تفاوت بنفوس هنر  
 بوده کسی بجا و آزان  
 از آن بر روز همه خاصم  
 کسی اندیدیم حاضر جواب  
 نیکو تعبیر اندر جواب  
 پس انگاه آن شاه بیکو  
 ز اول سخن تا به آخر کلام  
 که سوی نمیکرد اندر کلام  
 امام زمان با تو علم دین  
 امام زلمن بر فر از قریش  
 که این شخص پاکیزه پاکین  
 بخوبی اگر نصرتی از شما  
 اینجا آمد اینجا روایت کند  
 به تحریر احوال پرورستم  
 بفرمود با قربا صاحب دین

خود او نقد جان را نماید شای  
 بود جای پاکش بخلد برین  
 برین حرمت و عزت احترام  
 جهاد و شهادت نماید همان  
 چه سازد کسی که صف آن پاکیز  
 از وزاره فرزند پاکیزه تر  
 که ایام طفلی بران بگنایم  
 سستی است خلف القرآن  
 نبود غافل از خوف خدا  
 که دیدیم و او را به پیش حشام  
 نبوده کسی همسر او و گر  
 سخنگوی هم عالم و نکته دان  
 نبوده کسی سبقت از در کلام  
 پوزید علی یک از شیخ و شای  
 جوابش رسید او هر ز شای  
 ز هر چیزی های که کرد او را  
 جواب همه میدودی تمام  
 ز بی حفظ آن بهترین امام  
 پیر سید از و مسلمات متین  
 پس آمد و روسی صاحب پیش  
 بود سید آل با ششم لقین  
 نامید داد او بر ما  
 ابی حمزه ثمالی خطابت کند  
 بین عال کتفا ششم  
 که تا بم علی سید الساجدین

طلب ساخت فرموده زبان  
 چو قرآن بخواند آن فصیح  
 سر فرزندین بد عالمی نسب  
 پس از گفتن احکام تمام  
 که در مجلس پیش سوزی هشتم  
 بیاورد آنوقت زید شهید  
 جو از پیش شهید او زید شهید  
 ز غصه بفرمود اندیم هشتم  
 ندانی که از واه ارضی او  
 مکن همسر با من استخوان  
 بفرموده زید ابن بن العباد  
 شرف داد او را خدا بیشتر  
 همی به سر عوب یافت  
 ندانی که هستند زین شجر  
 ندانی که نسل تمامی بشر  
 پس از حکم آن بایه جایی  
 همان برترین دوست است  
 که او بود از فضل رب العباد  
 امام زمان با تو علم دین  
 که زید علی بهترین امام  
 بفرموده این امام امین  
 به تحقیق زید علی در انام  
 چنین من کرد از صدق جان  
 اگر حکم باشد نایم شرح  
 کس نیست ای بابا باین

بدگفت آن عالی بخوان  
 شد در آن مجلس همه شان  
 جو از پیش شهید او صاحب ادب  
 بفرموده با تو علیه السلام  
 سر فرزند و سالار قوم مسلم  
 نشست از ادب چون پیشانی  
 سوالات کردن هشتم تا فرجام آمدن زید در  
 مجلس از زید عالی مقام و جواب سوال شنیدن  
 از آن مقبول انام  
 مجلس پیش و با دم از زین گفتگو  
 زبان از زین گفتگو لال باد  
 چه سازم بیان هست شهور  
 که بر جمله عالم شرف یافته  
 خازن بر کرده ز اولاد او  
 ز سوی پدر میشود مقبر  
 ز مجلس و ن گفت زیدی  
 کیت قلم را به چه عثمان  
 همیشه کبر کیت بهر کعب  
 در نو کعبه حضرت زید شهید  
 و احوال شهادت سر اسر سعادت کیفیت  
 قتال و جهاد  
 بود افضل الناس بعد الانام  
 که ای شهر بار زمین زمان  
 مگر دین نبوی بگیرد عروج  
 تنم را بدلت سر تیرین

به پیش پدر زید گفت  
 علی آیین افضل کائنات  
 بسی شاد گردید زین العباد  
 که بسط ست و علم فرزند  
 نشسته چو خراسان گوی او  
 ز نخوت که سیدت در هشتم  
 که اندر شرافت نه همسر  
 ندانی تو ای سر فرزند سوس  
 ز فضل خدا و نداشت سما  
 سر ایل خمیر پاک زاد  
 چه لانی تو از جانب ما  
 هشتم این جوش و کوشش کرد  
 بوصیف اولب کاشانم اگر  
 روان سازمش با صبه ده و علم  
 به علم و شجاعت زان جهان  
 پس در رفت زوی پیش امام  
 تو هستی بسوگند پروردگار  
 بفرموده از و شهر بایر امام  
 کنی گزینش از شجاعان

گهر با مجلس نشانند گرفت  
 سوش همیکه از مشکلات  
 میان دو چشمش یکی بوسه او  
 به فضل خدا و نداشت سما  
 همیگفت هر دم سخن از طرب  
 همیکه باز بید هر دم کلام  
 بنیکه یک ز عرف از خند  
 که ای زید شوش و بس کلام  
 بسوگند پروردگار عباد  
 تو از جنس دیگر دین مگر  
 سما عیال خمیر از واه بود  
 از و گشت پیدار رسول خدا  
 که سید از نسل حره زاد  
 بیان ساز آبابی و نام خود  
 جمل گشت تخت و اموش کرد  
 مطول کنم انیمه مختصر  
 ز حال مصالک نایم رقم  
 نبوده کسی مثل او از زمان  
 بفرموده او صاف او از پنجه  
 بود صاحب سیف امیرالم  
 شود ظاهر استفاقه چنین  
 محمد دوم بهترین انام  
 امام زمان نائب کردگار  
 وصی نبی سید محترم  
 نایب سید ترا کافران



نمود از او پنهان می  
 بفرمود آندم شنیدند  
 چنین گفت نیز از زمان  
 کسی را که گوید امام  
 کمر بستن بر حال مقام  
 مکن بی جنگ بهر جا  
 ز مردان کوفه بقول قرآن  
 بهمه انصار بازین  
 بدگر طرف یوسف بن عمر  
 فرستاد یوسف پناه غنیر  
 شد از هر دو فوج آید  
 ابا کردید از سخنان  
 بگفتند ما را جفا امام  
 مگر از فوجان عاقبت  
 بجنگ لیرن شده مشتعل  
 چون حمله نمود آن بل جنگ  
 ز حمله که کرد آن یوسف  
 بناگاه تیری ز فوج سفید  
 بفرمود پس بد علی نشان  
 بهانندان هر دو ای یکجا  
 با اندم شهادت بدو نمود  
 بر این نمود قهرش خاک  
 در جنگ هفتاد کس ز تیغ  
 هر کس از قبرزید شیب  
 غلامی بطمع زرد مال مجاب

که امی افت از خبری  
 که بر حق تو باشی کن  
 تویی شهر یار بنده مرام  
 که تو بر حق استی بحکم خدا  
 چو در یافت حق از زبان امام  
 تو بر گفته کوفیان اعتماد  
 نمودند سبیت بر او بل هر  
 کمر بست بر انتقام حسین  
 که تعلقی نسبت بدان کشته  
 بی زرم آن مفید بی نظیر  
 پس باید در جنگ پیوسته  
 که عالم ترین بود برای شان  
 که بست این آفرشته مرام  
 با نند در جنگ با صد نفر  
 نیارود هرگز بهر اسی بل  
 شکست درآمد بفرج عدو  
 گرفتند راه هزمت پیش  
 در از زرم بزرق پاکت رسید  
 ز احباب انصار خود از زمان  
 که مار رساندند تا ای مقام  
 بگفتا خرد صاحب او بود  
 شد از مرد او سینه خاک  
 قتل آمدند از آن در تیغ  
 نشانی در قبر سازید  
 بقبرش نشان او بر کینه خاک

چون جنگ تمام قوم ظلام  
 هر آنکس که بر توبه بند بود  
 که انقوم سازند بار بار  
 مراد از شراکت بود شیما  
 بدو گفت داد و این علی  
 بسال حد و مفید هم از شما  
 بسال حد بست و نیم کرم  
 چو شد متفق فوج کوفه را  
 بکوفه درون بود فرمان  
 چو از هر دو سو زرم پیوسته شد  
 بگفتند از کوفیان کشته  
 شدند از زمان کوفیان این  
 نماند همه از بید از زمان  
 شجاعت که سید زید شیب  
 پش نهنش اشجاع عوب  
 دیگر باره یوسف بی زرم  
 چنین چند باره پناه عدو  
 بنیادین بر برو خاک  
 که دست آن سائل بود الهی  
 پس نگاه امر الهی رسید  
 رفیقان خاصش بعد حرم  
 در انتهای قبرش بر افتند  
 ز ایامی این عمر زید کینه  
 بیخشم بدو خلعت و سپهر  
 پس این عمر مردک ز شش

بود از زمان حق بسو گرام  
 بود شکیش جای قبر سفر  
 چون حقیقت هم را این چو پاک  
 نیز در خلایق ز پروردگار  
 که ای مایه حیات و پروری  
 بکوفه مسلط شد از شهر یار  
 ز بهر شنید شاه یوم القام  
 نمود از شجاعت خروج از  
 ز سوسی هشتم گنج  
 در آندم به آشتی بسته شد  
 تیر از بود کون و ز عمر  
 و آن زرم از زید علی جدا  
 از انفوج و انقوم و انهمان  
 مقابل شد از فوج قوم سپید  
 همین حمله میکرد با صد طرب  
 فرستاد فوجی بسی زرم جو  
 گریزان رفتند از پیش او  
 شد و تانیش زرم سینه خاک  
 که از سوس الی نمود از کون  
 روان شریفش بخدا آید  
 نمودند قهرش با خناتام  
 بر او آب جاری آن ساختند  
 سنا دی نهادند از این زمین  
 تو نگر کنی شش مهال و گهر  
 بر آورد از هر قدرش لاش او

شش ابروین الهی ختام  
 ز کینه که شست آن ز شخو  
 فضل خداوند عرش مجید  
 لعین بنان یوسف ابن عمر  
 وز انیس با مردی پدید  
 ز بی زید ابن علی العباد  
 گردی بخوانند آنرا امام  
 اما مشنگویم که ما معلوم بود  
 رقم کرد او پس عالی تبار  
 حکم این عباس کلیدی  
 که از راه غضب و نفاق و  
 بر آورد جعفر شسته انس جان  
 که در حکم این عباس را  
 ز قوم امیه آن گیر دادر  
 خیر چون موش بچغیر سپید  
 از نجات دستناه بچیند  
 بر پیش بود رحمت کردگار  
 الهی بحق رسول مبین  
 مر او را پس بود یحیی بنام  
 بقوت چو شرم بیست چو تمام  
 فصیح و زبان در زکته دین  
 منزلت گرفته در انجاستقام  
 به شام لعین چون نیافت  
 عیا کرد خود از زنی طرب  
 بصدق عقیدت بر راه بود

بندیه فرستاد نزد هشام  
 گردانید از قبله اش روی او  
 ز قدرت بر و عنکبوتی تنید  
 سقیه جهان فیج نبش و شتر  
 که در یوسف ابن عمر رسید  
 سلف از دوان شسته دین او  
 که زید نیستند آن قوم عام  
 ولی پاک و مغفور مرحوم بود  
 همین بیچاره بکنز انخیار  
 همچو کرد او را بشعر عرب  
 حکم این عباس کبیری ز زاد  
 دوست که عا جان آسمان  
 مر آن بجای از دل انان  
 فرستاد او را بکوفه بگا  
 کسو خدا سر سجده کشید  
 که زید علی بود کاف بدین

پس آن تهر با بن عیال کرد  
 بگردید از امر ریور و کار  
 همه تران شاه مستور گشت  
 ز اسلام گو با که انکار گشت  
 نقاری بدل داشت آن یغیا  
 نهایم کنون حمد رب مجید  
 ولی مالکید نم اورا امام  
 فضل و زکوش در گمان  
 که از ظلم و جور گروه عناد  
 رسید از زبان خواص عوام  
 بگفت است شعری اه عنای  
 چنین گفت که خالق شیخ و شای  
 به فضل خداوند عالی جناب  
 بر راه اندون شیران رسید  
 بجز خداوند لب بر کشاد  
 بسین تا کجا پاگاهش فرود

در احوال یحیی ابن زید شهید بن امام  
 زین العابدین علیه السلام و سبب شهادت  
 یحیی علیه السلام

سرافراز و عالی نسب جهان  
 به حیو تا بود زنده هشام  
 به در جز راه را بر گرفت  
 بر اهل خراسان نیامد  
 نمودند سبب چو خفتا و گل  
 چو مقتول گردید زید شهید  
 بهی نام مخفی بنام و نسب  
 خبر یافت یحیی که آن بر حجاب  
 بقصدی روح آن نیم عز و جو  
 خبر جای باشد بهر چار سو

بر صیقه قمش ز زمین و از کرد  
 سنوی بقیله برو آن شهر ک  
 کلمات و خلق مشهور گشت  
 تنش تمام و سال بجز در آن  
 تنش محرق حقیقت با صمد  
 که هستم ز اولاد زید شهید  
 اگر چند بود او بعلی الانام  
 شود از فضول المهمه عیان  
 چو شگفته زید ابن بن العباد  
 خیر چون بچغیر علیه السلام  
 بتدبیر زید ابن بن العباد  
 مسلط بکن کلب از کلاب  
 دعایش بهما وقت شده مستجاب  
 مر آن سخت نایاک ابر درید  
 خدا را بحدوثنا کرد یاد  
 که جعفر و عافی برایش نمود  
 بصدق محمد رسول کباب  
 کنی حشر او با امامان دین  
 شجاع زمانه شرفی نام  
 دلیر و خردمند شیرین کلام  
 از انجا بملک خراسان رسید  
 غنیکشت ظاهراً بعرو حسب  
 روان شد زو تیا بدار جزا  
 چهار سو خویش بکوت نمود  
 که یحیی بی جنگ آورد و

نصیرین سیارنا پاک وین  
 که بود از آنجمله از پیش  
 سرافراز کجی مل تا سور  
 بیدان در آمد خوشتر زبان  
 در آمد در آن چون شیر  
 مل پاک کجی گونا مدار  
 کسبین گویو گو در رسام  
 عرکشته شد از آن زو گاه  
 بهین جراتان شجاع  
 چو اینست در اد جنگ آید  
 با ما و غنی لبه زینت  
 سرافراز کجی مل هممون  
 سپهر کجی به نیزه دست  
 قناعت سلوک بدوب  
 بناگاه تیری بفرش رسید  
 پراش فوت او آن گروه کشت  
 بدان در جهبه ز شهرتیم  
 اولم مرزومی پیلوان  
 فضل خداوندی لانام  
 کمر بست بر عسل تکفین او

که او بود والی دوران زمین  
 ز مردان جنگ از نوبه هر  
 به راه هفتاد کس خط  
 مقابل شد اندم نفون گرا  
 به راه هفتاد عالیقدر  
 شجاعت چنان کرد و کار  
 بدیدی از آن جراتش بر تمام  
 ز دست جوانان با دستگا  
 دلیران با شمی الفسب  
 سرافراز کجی بجز جان سید  
 رسیدند با تیغ و تیر و سپر  
 کمر بست بر زم الفوج و  
 همی جنگ میکرد با صد دروغ  
 نکرده کسی او را طلب  
 بنیما و برخاک کجی شهب  
 نمودند سلب جسم شریف  
 سن یک صد و بست پنجم نام  
 کمر بست قیل مردانمان  
 سلطه شد آن ملک او را تمام  
 بتحنیط و تکفین تدفین او

ز راه که کبر کعبه خوف و بیم  
 سپه دار آفتاب بود از جفا  
 نیاورد و کبیره در دل خمال  
 چو شد رو بر رو هفتاد و دو  
 میان دو فوج آنجنان جنگ شد  
 که گریه و زاری زنده بود  
 به بستندی از راه خردگر  
 سپاس همه آورده خستند  
 که با آنجنان فوج روزبرد  
 ز اقوام زید یصرت شعا  
 نصیرین سیار فوجی کثیر  
 سه روز از دور سواریان  
 بیگفت چیت استون  
 عوض زگرستی کس از کوفت  
 تیغ مخالفت در آن شهب  
 ز طرد لعینان که بسیار شد  
 بساک سخن عقل گوهر گشت  
 جنودی بسوی خراسان گشت  
 تن پاک کجی که بر دار بود  
 پس از غسل و تکفین این زمین

بزرگش در ستاد فوج عظیم  
 عمر بن زراره ملک سجا  
 از ابفوح بسیار بر قبال  
 سرافراز کجی مل نامجوی  
 که بر چاربا بیان گذرنگ شد  
 باز روی او آفتابان  
 کمر بست بر شمشیر بی جا کرد  
 رسید آن لشیر گزین خستند  
 به راه هفتاد کس ز غم کرد  
 ز اهل خراسان عالمی بار  
 و ستاد از بهر خراب زید  
 قتالی بی سخت تر و نو  
 که در بز کوفه عسال با  
 شری خداوند فتح حال آن  
 زان کشتاروش بخند برین  
 تن پاک او بر سردار گشتند  
 کسبین در اوقوسی جابه گشت  
 پس از زمین بی بجز جان  
 همانم زوارش بر آواز بود  
 بجز جان گشت در میان پاک کرد

کنون فیض از مشهدش تا کم هست  
 زیاتکه خاص و هم عام هست

قطعه تاریخ وفات سید پند علی صاحب مرحوم بگرامی مصنف کتابت  
 مستخلص به چیدراز تبحر فکر سید نواز ش علی رضوی انچه در اصل نسخه بوده  
 بغرض ملاحظه ناظرین و آگاهی مومنین از اصل نسخه نقاشش بر دوای  
 بحسب زیر طبع آورده شد

ندیده است جهان تا جهانت کشاش  
 کشاوه رضوان با جنان فی اکمالش

بخش باد پسند علی اعمالش

۱۱۸۴ هـ

پسند علی که پسندیده بود نقاش  
 چو روح پاکش گردید عازم جنت

بگفت سال صال از سر عا با تف

مجلس





تم ریاض و تماریح کتاب لاجواب در طریقه طریقه طریقه طریقه  
 فضل اللہ و باوند الشکر قدوة القضا و زبدة البلاغ الموعود  
 ضیاء من علی صاحب ضیاء من علی صاحب ضیاء من علی صاحب  
 اگر کالج صالح علی من کل شیء من کل شیء من کل شیء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَبِيحًا مَسَاءً عَلَى مَخْلُوقٍ

که ایجاد من در مادی ارض و سماست  
 که من در مادی و جن و ملک  
 عزیزم در بحر بندگی بنده را  
 بجز آنکه اعجاز معجز بسیار  
 به شیرین بیانی زبان کامیاب  
 ز قدرش بر شک اندازم خاکیان  
 ز فرش زمین شد به عنبر شیرین  
 خوشش کجیل نازاغ در عین شاد

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ستزاد از حمد و ستایش خداست  
 بجز اوست قدر بشر از فلک  
 هزار آفرین آفریننده را  
 شنایش چه آید ز ما بنندگان  
 ز نعمت جناب رسالت آب  
 در منبع المکانی که است لاکیان  
 بحکم خدا خاتم المرسلین  
 چو اقرت بر از نقاب تو سین شد

چو ضیف خدا خورد شیر و برنج  
نشد هیچ جائی علی زوج خدا  
وحی نبی بلکه نفس رسول م  
بانگشتر خاتم المرسلین  
پی بت شکستن بدوشش بنی  
چو موسی ز نور خدا نور شد  
فیضانش کلام خدا ناطق است  
بشانش فرود آمد هسل اتی  
امام نخستین علی و علی  
امام دوم سبط اکبر حسن  
که از وفن مسموم ستم نفع  
گل سنج باغ شهادت حسین  
دور بجان باغ و سه رسول م  
دو سردار شتابان باغ بهشت  
چهارم علی ست ابن الحسین  
اسیر محن سید الساجدین  
محمد که چشم امام مهدی ست

بهم خوردنش شد غسلی لقمه سنج  
و پیش بلا فصل کردش خدا  
بهرشش خدا کرد زوج بتول  
ولای علی گشت نقشش نگین  
بهر نبوت نگین شد علی  
علی نیز نور علی نور شد  
که یوفون بالندرس صلوات ست  
نشانش بود راست لاشتی  
شد از نص بلخ وحی نبی  
گل باغ سدر بنر خلق حسن  
سبق از فلک بردارض بقیع  
امام سوم یک زد نویسین  
دو در سیم علی و بتول  
ره شان نسا یکسراغ بهشت  
بطاعت عبادات را زیب زمین  
ولی حسد از نیت العابدین  
مقرب به باقر بحق ره ناست

امام ششم جمع بر صادق است  
 بود اصل اسلام پیغمبری  
 همین راه موصل الی الله شد  
 چو موسی جبر که او هفت است  
 به ضامن علی خوف در دل چست  
 که گویند او ضامن ثامن است  
 چو ضامن علی نسل آنحضرت است  
 امام نهم شد محمد تقی  
 علی آن را نفع از گناه  
 حسن عسکری است با وی عشر  
**هُوَ الْحَجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ**  
 و لا کن ترابا راعدا می شان  
**كِرَامِ السَّجَا يَا خَيْرُ الْمُهْدِي**  
 همه از کیا و همه اصفیا  
 همین پیشوایان اثنی عشری  
 پس از حمد و نعت است عرض کرد  
 که ستمبران همه حق نبوش

که قولش چو قرآن به حق ناطق است  
 فقط یک همین مذنب جنوی  
 ربی ره عشیر نگراه شد  
 علی ابن موسی الزینت ششم است  
 که ضامن علی ابن موسی رضاست  
 چه خوف است آنرا که او ضامن است  
 غلامی کمر بسته در خدمت است  
 امام دهم چون علی نقی  
 طفیل علی نقی کن آله  
 چو مهدی که با وی است ثانی عشر  
 ز نورش جهان شد ز نور چون قر  
 بود جز ایمان تو لای شان  
**بِكْرَامِ السَّجَا يَا خَيْرُ الْمُهْدِي**  
 همه اولیا و همه اوصیا  
 همین مقتدا ایمان جن و بشر  
 از آن همه نشاید شدن خیر  
 نمایند آویزه گوشش پوشش

که شد جمله سیدری و بسند  
 لان الحاروی بها لظمه  
 سخن بود شیرین تر از شهد و قند  
 خودش خواست هر یک اهل طاق  
 ملقب به باذل محمد و شیخ  
 بیغزاشست تا قتل عثمان علم  
 لبش از کمال حلاوت به بست  
 اگر چه گل آورد این نونه سال  
 که بست پس حسن نیک نام  
 تماش نشد هم از ان پاک دین  
 که حسنت گفتند اهل زبان  
 پسند علی سید بلگرام  
 سخن سنج بنجیده چیدگان  
 پسندید از آنجا که احسن گزاشست  
 از ان داستانها نباید گذشت  
 که تا جمله حیدری بشد تمام  
 سر جمله حیدری بسند

و تصنیف شیرین کلامان چپند  
 متى کوز المسک يتصويع  
 طبع کرد و از ان بهر یکی ارجمند  
 ازین خوان صلو او همان روشاق  
 شوندش علی و محمد شفیق  
 پس نیزه کلک او شد مسلم  
 نه شست ارچه از خوان حلاوت  
 و لیکن نیار و بار سال  
 کند جمله حیدری را تمام  
 رقم کرد تا فتنه مارستین  
 به اشعار احسن بحسن بیان  
 پسند علی علیه السلام  
 پسندش پسند پسندیدگان  
 که حال ائمه نباید نگاشت  
 ثواب است این نامه باید نوشت  
 رسانند تا مهدی دین کلام  
 شد و گشت آخر باین تکمله



با تمام آن گوی سبقت ز بود  
 پی طبع این جزو ثالث کسر  
 ازان هر سه سید علی نقی است  
 به اعمال خیرست تحصیلدار  
 و گزست سید محمد حسین  
 بحسن صفات جلی و خفی  
 که از دوده موسی کاظم است  
 کف سید موسی کاظمی  
 سوم آنکه در منصفی شکیل  
 عجب بهمتی دار داین حق پرست  
 همه را کند صرف در امر خیر  
 بتاریخ طبیش چو جو یا شوکے  
 شده سال هجری و پنجمبری  
 ۱۸۸۸ ع

نمودست کاری که باید نمود  
 سه تن چست بستند با هم دگر  
 عجب مومن پاکدین متقی است  
 ترقی دهد و ایش کردگار  
 که صد در حکومت از ویافت زین  
 مزین بدو عهد منصفی  
 بر ضاۃ حق دایما عازم است  
 نمودست طی و فتر حاتم  
 محمد اسمی باسم خلیل  
 همه شد خیرات دار و بدست  
 رسد دایما نفع خیرش بغیر  
 بود سال هجری پس عیسوی  
 در اتم سال شد حمله حیدری  
 ۱۳۰۵ هجری

۱۳  
 محمد اسمی

هر طایفه از جامه که با او فکر ساسی او است و است  
 ابی عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن یونس بن  
 محمد بن صالح بن علف بن صدوق بن لوی بن سید گلزار علی بن صیام بن  
 و بنفوس بنو آبادی است مخلص بنظر حدیث است خوان او را مرفوضه  
 و بر کاهت و وجود هم و افقت المم

بسم الله الرحمن الرحيم

محدث است که رسام تصنیف و قدر شروع مطلع خورشید خاور بر عنوان بیاض سحر مسم ساخته و قرطاس  
 آسمان را بخطوط شعاعش مسطر کشیده نقاط کواکب از نظر انداخته و نعتی است بجناب سید المرسلین که ابراج  
 ساطعه و اقمار لامعه اهتدای این ظلمات مشات مسالک ضلالت از بهمان برداشته و نعتی است بحضرت سید الاصلیا  
 که اعجاز و عبادت و اصابت و اصانت بسقوف و سطوح کلخ ایمان بخشیده - صلی الله علیه و علی آله المعصومین  
 اجمعین - اما بعد بر خواطر عقیدت گزین و ضمایر نضت قرین ارباب دین اصحاب مؤمنین که بطون قدسیه صفا آگین و  
 سینه سینه چون خورشید بین سید از در و از افلاک صیاح حق شناسی دین پرور بر ذرات ارجندی و مستلکات  
 برزی می باشند - محبت ستر نماید - درین زمان بعبت توانان روضه لکشای معانی و حدیقه جانفزای کامیاب

که هرگز از فصاحت و درخشش هم آوج بلاغت - روش چهره آرای پنجه مریم و سطورش  
 رونمای باغ ارم - بین السطورش روکش بهایم عنق حورست و بیاض صفاتش نور علی نور - از بسکه معانی  
 اعلی است کالای خوش از گران سنگی بیزان تقریر نیکنجد - و بسکه سخنش والا است - خواهیم توصیفش از تنگی  
 و نگاه بر فصوص تحریرش شنید - اعنی کتاب لاجواب پسندیده نبی و علی - موسوم به تکلمه حمله حیدری -  
 از لغات منظومات طبع قدسی کلیم کلام - سخنور عالی مقام - کد پور حدیقه ارشادت - ضمیر ان چمنستان بهشت  
 طلیق اللسان مستند نصیحتی صفایان - جامع فنون سخنمدانی - خواص بجز معانی - میر سپند علی  
 بلگرامی تخلص به حیدر - که سخن آباد پویند روحانی - و مضمون را باوسه الفت جاودانی است -  
 مفا که در غزلی معانی در سلک نظم منسلک ساخته - و لای مثالی در روح نکته دانی در ان معروض فرمود  
 اشعار بطور مشومی از تصنیف مصنف تقریظها

<p>چه گویم مدح میسر بلگرامی          بو صف مرتضی رطب اللسان است          بجان و دل شده مداح حیدر          تو گویی فتوۀ احسار او بود          چه در اصحاب ایمان ممتد او بود          کتابش دلربایی مومنین است          کتابی رونمای باغ غنچه          کتابی عارفان را دلربا کنی</p>	<p>بنام خالق عرش گرامی          مدح مصطفی عذب البیان است          شعرا و همه مدح پیشه          تو گوئی زبده ابرار او بود          چه در ارباب ایقان مقتدا بود          کلامش بهنای مرسلین است          کتابی چهره آرا که به سارین          کتابی سامعان را رهبنای</p>
--	---

کتابی مرصع اسرار عالم  
 کتابی ناصر اهل یستین است  
 کتابی مومنان راجانفره ایست  
 کتابی حامی ایمان مالیت  
 حروفش سنبل چپیان جنت  
 نخل از نور و ریش آب کافور  
 مضامینش همه از نقص عاری  
 خوشاقاری خوشاسامع خوشاقال  
 چه مدحت میسایم زانکه چونست  
 تعالی السدزهی روشن کتابی

کتابی مقصد ابرار عالم  
 کتابی حافظ دین بسین است  
 کتابی اهل ایمان رادعالیست  
 کتابی ماخی عصیان مالیت  
 سطورش کاکل حوران جنت  
 بیاض رونما چون گردن حور  
 معانیش همه مقبول بارے  
 خوشا مضمون خوشا معنی خوشا حال  
 کتابش کاخ ایمان راستون است  
 کتابش باهتتابے آفتابے

میفرماید هرگاه که سرآمدار باب تحقیق و تدقیق - عاقل کامل - سو خدا عاجل - مرزار رفیع باذل - در  
 حمله حیدری با و ایل - علم سعادت شیم - بفضای مداحی جناب رسالت برافراشته - و در اواخر صورت  
 حال عثمان ابن عفان کار قلم ساخته - رخت سفر بر بست - و شعار خود بدگران بذل فرمود - توجه آنکه چون  
 سقران سر اوقات غفلت رب العزت مشاق زیارت آن بده ابرار و قدوه احرار بودند و حوران چنان بقا  
 همایونش کمال استعجال غوغامی زدند - کار پروازان قضا و قدر نخواستند که درین دنیا کام دنیا می نافرمانی  
 فرمایند - و با بگیا و بماند - روح آن پاکدین بنزار تحسین و آفرین بداحی سید المرسلین سید اوصیین مجلد برین کشیدند  
 و بهنفسان بچسین پایه ترگ معارج بزرگ نصیب گانی و بهره دانی داشتند پس مرد حسن که هم با همی است



و یا بدین لفظ اخلاص متخلص - در ایوان سخن جلیاب نظم بگسترانید - و آواز مجلس خلافت علی ابن ابیطالب علیه السلام  
را از تیر و ان و لایس مع فرود و بیان کار سخن گشت چنین بقوای کلام عربی شیرازی -

هشدار که توان بیک آهنگ سرودن	نعت شه کونین و مدیح که و جسم را
عربی مشتاب این ره نعت ست نه صحراست	آهسته که ره بر دم تیغ ست قدم را

بعد کار تیز کار منظومه بجایت حسن بیانات مرآت ضمیرش مستعد کس صورت حسنات گشته بر ایں تبارین نهانخانه  
پنهان نشانیده یعنی بجله اقتتام محلی نشد که صاحب کتابانیه نسخه دقیقه بطف کلام ولایت لسان که معانی عالی  
را حاوی و مضامین متعالی ز شامل باشد بگلگون صیبا ز تار قلم بحولان گاه بیان پویست - و بشاطلی طبع لطف  
لیلا سخن آداب و معنی استبد از شهادت جناب میر مومنان امام مستقیان فرموده نخت نخت بگر از پرین بهفت لاک  
چشم بدان حال سامعان نریانیده و از اشک خونی جگران چون لعل خشان مژگان را رشک عقد پرین و پنجم جگران  
نموده و بقوال فعال مضمون صلوات الله علیه این پرده - اقتتام برضو بطور و الباطنیت قیام آل محمد  
صلوات الله علیه و علی آباء الطاهیرین فرموده - اما از آنجا که سالکان سلک خیر الانام و آله العظام نظم  
روحانی داشته اند - اشاعت از کار ابد اقتدار را باعث مغفرت جاودانی باگاشته اند از تصادم  
علائق و تراکم افکار که مجمع کلهای کاین حسب اربوبت در بطون مشیت منزه می باشد بجهت معین  
گاه مقرر بصره شهومی آرد - خواستند که آوازه سخنش آویزه گوش دیار و امصار گردد - و به بصیرت  
هر مومن یوسف کلامش - او دیده و نا دیده خواستگار آید - ستوده صفات نجمه آیات الهی عن الشیرین  
والین - جناب سید گل حسین منصف خلف اصدق بیدش علی رئیس موضع سوتی ضلع الکه آباد و حاکم  
مومنان سیدین بمقبول بارگاه لم زلی مولوی سید تقی جعفری پسر سر تحصیلدار فرزند ارجمند

یوسف غلام حسین خان اعلیٰ اللہ تعالیٰ عنہ انجمن و شریف کتب عالی نسبت کی و فہم سید محمد ابراہیم  
 ابن سید محمود علی مرحوم پیر سکر۔ این کتاب اعلیٰ کہ چون مولوی لالا اور صدق انزوای بود۔ و چون  
 خورشید خاورد از غلظت سحاب آذر سر برین نہ کشید بود محض بثوبات اخروی و رضای حق جل  
 نشد موصوفہ ہم رسانیدند و در اطراف و اکناف بلاد و اصهار ارباب ایمان و اصحاب القیام اظہر  
 الشمس ابن من اللامس نمودند۔ و بصرف کثیرہ سعی طبعیہ بکمال جدوجہد کتاب نایاب شایع و مشہور فرمودند  
 و جویش اسلوبی تمام و خوش ضعی مالاکلام در اکبر آباد مطبع سید عترت حسین شکوہ آبادی کہ طبع  
 مشہور بنظر طاسمست علیہ طبع پوشانیدند۔ امید از ناظران دقیقہ رس و طالبان صحیح نفس آنکہ  
 ہر گاہ مصنف مؤلف کتاب ارادہ عاجز یا دفرمانید جمیع حبان کہ باعث اشاعت شد اند بہ عام خودی فرمایند فقط

تاریخ طبع از نتائج ذہن نقاد طبع و قواد جناب مولوی سید محمد حسن صاحب  
 شکوہ آبادی حدیث خوان متخلص بہ منظر

کہ این منظوم عالی لاجواب است  
 کہ ہر لفظ کتابش انتخاب است  
 باوج برتری چون آفتاب است  
 بگفتا ہا نفہم تو در چہ خواب است  
 ہمہ مقبول کہ قابل این کتاب است

الا اسے ہمصنفین سخن سنج  
 بسا ورسفتہ میر بلگرامی  
 عدیش نیست در اکناف عالم  
 پوشد این منظر ایمان مطبوع  
 بیاد مصسوع تاریخ بر خوان

# فہرست کتب حکمتہ حیدری

ردیف	عنوان	جلد	صفحات	تاریخ	صحیح	غلط	ردیف	عنوان	جلد	صفحات	تاریخ
۱	سیوتھی	۲	۲۲	۵۲	در	در	۱	سیوتھی	۲	۲۲	۵۲
۲	دوای	۳	۱۸	۵۹	امام	امان	۲	دوای	۳	۱۸	۵۹
۳	بمشر	۱	۲۱	۶۵	بگذشت	بگذشت	۳	بمشر	۱	۲۱	۶۵
۴	امان الہام	۳	۲۳	۶۸	رسول زین	رسول زین	۴	امان الہام	۳	۲۳	۶۸
۵	جو	۳	۲	۶۰	ہیکرو	ہیکرو	۵	جو	۳	۲	۶۰
۶	خود	۳	۱۲	۶۱	جدہ عقب باسا	قطامہ	۶	خود	۳	۱۲	۶۱
۷	زبان	۲	۱۹	۶۲	از انجا نمون نیرب	از انجا نصت ان نیرب	۷	زبان	۲	۱۹	۶۲
۸	انجان	۳	۳۳	۶۳	یسز	یسز	۸	انجان	۳	۳۳	۶۳
۹	ن	۳	۶	۶۶	عم	عم	۹	ن	۳	۶	۶۶
۱۰	کہ قتل علی	۳	۱۹	۶۷	عے سپارم	عے سپارم	۱۰	کہ قتل علی	۳	۱۹	۶۷
۱۱	نوند	۲	۹	۶۸	آخت	آخت	۱۱	نوند	۲	۹	۶۸
۱۲	ورسید	۳	۱۰	۶۹	بقیع	بقیع	۱۲	ورسید	۳	۱۰	۶۹
۱۳	باستاد	۸	۱۵	۷۰	اشتر	اشتر	۱۳	باستاد	۸	۱۵	۷۰
۱۴	بفراد	۳	۱۸	۷۱	اشتر	اشتر	۱۴	بفراد	۳	۱۸	۷۱
۱۵	براشتم	۳	۱۹	۷۲	واسلام	واسلام	۱۵	براشتم	۳	۱۹	۷۲
۱۶	ستان	۲	۳۰	۷۳	اشتر	اشتر	۱۶	ستان	۲	۳۰	۷۳
۱۷	کابین وفا	۱	۲۱	۷۴	اشتر	اشتر	۱۷	کابین وفا	۱	۲۱	۷۴
۱۸	چو شد روز ہفتہ	۱	۴	۸۰	اشتر	اشتر	۱۸	چو شد روز ہفتہ	۱	۴	۸۰
۱۹	باصد و داد	۳	۱۱	۸۱	شہنشاہ	شہنشاہ	۱۹	باصد و داد	۳	۱۱	۸۱
۲۰	امام	۱	۴	۸۲	علیہ العذاب	علیہما العذاب	۲۰	امام	۱	۴	۸۲
۲۱	بود شمنم	۳	۱۵	۸۳	زراہ در انرد	زرو در پود	۲۱	بود شمنم	۳	۱۵	۸۳

نمبر	صفحہ	عناوین	نوع	نوع	صفحہ	نمبر		
۱۱۴	۲۲	سرخ سکر	زشتیز	زشتیز	۲۰	۱۱۴		
۱۱۵	۲۳	۱	بقید اندام	بقید اندام	۱۵	۱۱۵		
۱۱۶	۱۳	۲	بکشتید	بکشتید	۹	۱۱۶		
۱۱۷	۱۸	۱۸	<p>بن شعر اول او قبل شعر دوم سطر نہد کے شعر</p> <p>ذیل اضافہ کرنا چاہئے</p> <p>گفتہ آن شعر اول + مصیبت دور و آماہ را</p> <p>روانہ نمودن پس پیشش + بر بند زویک لار خویش</p>		رازى	راضى	۱۲	۱۱۷
۱۱۸	۲۵	۱	بجا و سرع اول	زبان پاک و پاکیزہ و پاک گیش	۱۸۶	۱۱۸		
۱۱۹	۱۹	۱	من آمرز	من آمرز	۲	۱۱۹		
۱۲۰	۹	۱	بداور	بداور	۲	۱۲۰		
۱۲۱	۱۳	۱	دشنام	دشنام	۲	۱۲۱		
۱۲۲	۱۸	۳	چس	پس	۲۳	۱۲۲		
۱۲۳	۲	۱	باو فغان	باہ و فغان	۲۳	۱۲۳		
۱۲۴	۲۱	۱	تبا ز عروس	نماذ عروس	۱۳	۱۲۴		
۱۲۵	۲۳	۳	براد	برادر	۱۳	۱۲۵		
۱۲۶	۳	۱	ششم	ششم	۱۰۳	۱۲۶		
۱۲۷	۴	۳	ازورج	ارواح	۲۳	۱۲۷		
۱۲۸	۵	۴	وزنگ تو	وزنگ و	۱۳	۱۲۸		
۱۲۹	۱۳	۳	فرزوق	فراق و	۱۰	۱۲۹		
۱۳۰	۱۶	۲	اواکر	اواکر و	۱۱	۱۳۰		
۱۳۱	۳	۱	شفا	شفا شاہ	۱۳	۱۳۱		
۱۳۲	۱۳	۳	سیرچاکش	سیرچاکش	۱۱	۱۳۲		
۱۳۳	۲۲	۴	دور	دور	۲۳	۱۳۳		
۱۳۴	۲۳	۴	پروردگار	پروردگار	۲۳	۱۳۴		
۱۳۵	۲۱	۱	بدانید	بدانید	۱۳	۱۳۵		
۱۳۶	۲۳	۳	حکم	حکم	۱۳	۱۳۶		
۱۳۷	۳	۲	زبان ابیحینی برکشا	زبان ابیحینی برکشا	۶	۱۳۷		
۱۳۸	۳	۳	سرچید	سرچید	۲۳	۱۳۸		
۱۳۹	۴	۴	سلطان	سلطان	۱۳	۱۳۹		
۱۴۰	۱۰	۱۰	سرخ سکر ابن زیاد و	ابن زیاد و	۱۰	۱۴۰		
۱۴۱	۱۱	۲	بسر	بسر	۱۱	۱۴۱		
۱۴۲	۱۳	۱۳	<p>قبل شعر اول کے شعر ذیل اضافہ کرنا چاہئے</p> <p>سخم دستار حسین علی + علی ولی مایہ پر ولی</p>		۱۳	۱۴۲		



صحت	غلط	تفاوت	تفاوت	صحت	غلط	تفاوت	تفاوت
دلیرانام	افتخارانام	۱	۱۳	ہست	ہفت	۲	۳
فزودش	فزودش	۳	۳	مربن شب	مزین شب	۱	۷
لاش ابن	لاش و ابن	۱	۳	زبانہ	زمانہ	۱	۲۲
خود اندر	خواندر	۱	۳	مراورا	مراوارا	۲	۲۲
خروش	خروش	۴	۵	درشان شبان	درشان	۲	۱۵
از سپاہ	ز سپاہ	۱	۱۵	بعنم	نعم	۳	۱۵
بشکر	بشکر	۲	۳	زخم	رخم	۲	۲۱
مردود	مردود	۳	۳	میطپید	میطپید	۳	۶
ویل	لول	۳	۱	وارای	واری	۳	۱۶
بدل	دل	۴	۳	سازودونیم	سازدونیم	۴	۳
ندیدہ	ندبرہ	۳	۸	ربودش	زبودش	۲	۲
کارزار	کارزار	۲	۱۹	دہیدای	دہیدی	۱	۲۳
آندم	ازم	۳	۱	بلنگ	انگ	۴	۳
ازخون	درخون	۴	۱۵	کارزار	کارزار	۲	۸
از ترس	از پیش	۳	۱۹	یزید معقل	بزیر معقل	۳	۲۵
زندہ ام بمیان	زندہ ام بمیان	۲	۱۳	بریر	بزیر	۱	۱۲
بودش	لوش	۲	۳	بست و ہشت	سبت و ہشت	۴	۱۳
رونمود	راونمود	۴	۲۳	از بہر	از بہر	۴	۱۹
دروسے	درروسے	۴	۱۰	نیرۃ	نیرۃ	۲	۲۳
بماندند	بماند	۴	۵	یابہ بخت	بابہ بخت	۲	۲
<p>بجائے ہشکار مندرجہ سطر ہر ایک کے اشعار از ویل                      درج کرنا چاہئے                      ہمیں با صد ہزارین طرفہ ہوزیر ابن اردین بنام و                      ہمدان تقریباً منتخب ہ کہ بود جہدہ بیوٹی شیب</p>				ارض	ارض	۳	۲
				نمیدانم	نمیدانم	۳	۲۵
				فرماند	فرماند	۲	۲۰
				شدہ	شدہ	۱	۶
				۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳

جمع	فعل	تکرار	تکرار	جمع	فعل	تکرار	تکرار
اورم گشت	اورم گشت	۳	۲۳	شاه زمان	شاه زمان	۳	۳۰
صقل	صقل	۲	۱۱	زریه	زریه	۱	۳
نیاز	نیار	۳	۱۰	فوج	فوج	۳	۲۳
بیشتر	بیشتر	۲	۱۹	حنوف و	حنوف و	۲	۳
کر	کر	۱	۵	اس صفحہ کی ہر دو وسطوں اور اسکے محاذی جگہ پر عبارت ذیل لکنا چاہئے۔ سارہ مادر اسحاق بنمیرہ آجہ مادہ سنخیل بنمیرہ رحیل مادہ یوسف بنمیرہ صفورا دختر شعیب بنمیرہ گلشوم خواہری بنمیرہ آسیہ زن فرعون			
کروا و نیام	کرد و نیام	۳	۱۹				
نیام	بیاید	۱	۲۳				
شہر یار	نامدار	۳	۶				
حق تباہ	حق پناہ	۱	۱۸	نوناہ	نوناہ	۱	۲۲
ای ریح	از ریح	۱	۱۳	کہ آری	کہ آری	۱	۲
نوید	نویا	۱	۱۰	آندم نمود	آندم نمود	۱	۱۱
بگفت	بگفت	۱	۴	جہان خراب	جہان خراب	۳	۱۶
ازو	باو	۳	۵	جابر	جابر	۳	۱۳
شرح	سرخ	۳	۱۰	یاد ران	یاد ران	۳	۱۸
احوال	وحوال	۱	۱۶	باوفا	باوفا	۳	۱۸
سداو	سدا	۱	۱۶	از ایشان ایت	از ایشان اجازت	۳	۱۱
مردمان	مرمان	۳	۲۰	ہ	ہ	۳	۲۱
امام	امان	۳	۲	ہ	ہ	۳	۲۱
ازرو	زرو	۳	۱۲	بند	بند	۱	۲۳
ش	شدر	۱	۳	خود	خود	۱	۹
بمراہی	بمراہی	۳	۱۵	عم	عم	۲	۱۵
کونین	کونین	۳	۱۹	بزدیک فرومند بزد فرومند			
مصدر	مصدر	۱	۲	رو	رو	۱	۱۳
زمن	نجان	۳	۳				

ردیف	مصحح	قلمط	تصحیح	تصحیح	ردیف	مصحح	قلمط	تصحیح	تصحیح
۱۸۸	سندی	سندی	۲	۱۳	۳۱۱	نقش	نقش	۳	۲۲
۱۸۹	گزید	گزید	۳	۱۹	"	بفرود	بفرود	۳	۲۵
۱۹۰	مجید	مجید	۱	۵	۳۱۲	همشیری	همشیری	۱	۶
۱۹۱	فصلیت	فصلیت	۱	۱۹	۳۱۳	زحیب شنبه	زحیب شنبه	۱	۴
۱۹۲	زبان	زبان	۱	۱۰	"	خدارا	خدارا	۳	۹
"	طبیات	طبیات	۳	۲۰	۳۱۴	کردم	کردم	۳	۱۱
"	انجیل	انجیل	۳	۲۲	۳۱۵	علی نقی	علی نقی	۴	۲
۱۹۵	یقین	یقین	۴	۱۲	"	بخط	بخط	۲	۶
"	زره	زره	۱	۱۹	۳۱۶	پدرهنای	پدرهنای	۴	۵
۱۹۶	زاین	زاین	۳	۵	۳۱۷	این	این	۳	۶
۱۹۷	پس مانا	پس مانا	۱	۴	"	آیای	آیای	۳	۱۹
۱۹۸	زمان	زمان	۲	۴	۳۱۹	کتابش	کتابش	۱	۱۵
"	نیاید	نیاید	۱	۱۹	"	که	که	۳	۱۹
۳۰۱	بخورد	بخورد	۲	۱۰	۳۲۲	هم	هم	۱	۱
۳۰۲	هرته	هرته	۴	۵	"	آرایش	آرایش	۱	۱۱
"	شباب	شباب	۲	۱۹	"	یا	یا	۳	۱۵
۳۰۵	شده	شده	۱	۲۳	"	انتعاش	انتعاش	۱	۱۸
"	همچون	همچون	۲	۲۳	"	احقری	احقری	۳	۲۱
۳۰۶	گاشت	گاشت	۴	۲	۳۲۳	حیا	حیا	۴	۱۳
"	بهر	بهر	۲	۱۱	۳۲۴	پایدار	پایدار	۲	۸
"	شکلک	شکلک	۳	۱۳	۳۲۵	مشا	مشا	۲	۴
۳۰۹	لغف	لغف	۱	۶	۳۲۶	دوده	دوده	۱	۵
"	نو کرد	نو کرد	۲	۹	۳۲۷	بنا	بنا	۳	۱۰
۳۱۰	کردم	کردم	۲	۲۳	"	نصارا	نصارا	۳	۱۳

ردیف	تعداد	عنوان	ردیف	تعداد	عنوان	ردیف	تعداد	عنوان	ردیف	تعداد	عنوان
۳۱۸	۱۶	همیبوم	۱	۲۱	زفرموده	۳۱۹	۱۲	استی	۲	۲	استی
۳۲۰	۶	پود	۱۹	۱۹	سبب	۳۲۱	۲۳	سختن	۱	۱	نصیر
۳۲۱	۳	ارب	۱	۱	بصده	۳۲۲	۵	قصه های	۳	۲	آزما
۳۲۲	۱۱	است	۱	۳	دوسوی	۳۲۳	۱۱	است	۱	۳	دوست
۳۲۳	۱۶	قصری	۲	۳	نامجوی	۳۲۴	۱۶	سیران	۱	۶	اگر
۳۲۴	۱۶	نو	۲	۶	بستندی	۳۲۵	۱۹	سر	۳	۱۱	نصیر
۳۲۵	۲۰	غلط تحریریه	۲	۲	بجنب	۳۲۶	۲۲	رب الانام	۱	۸	فلک
۳۲۶	۵	مال	۳	۱۰	است	۳۲۷	۱۰	رست	۳	۸	نوسوی
۳۲۷	۲۳	خطابیت	۳	۱۲	براعدای	۳۲۸	۲۳	خطابیت	۳	۱۰	اصابت
۳۲۸	۶	سوالات کردن	۰	۱۳	توجه آنکه	۳۲۹	۱۰	سوالات کردن	۰	۱۳	توجه آنکه
۳۲۹	۹	مجلدین از زید عالمی	۰	۱۲	انگاشته	۳۳۰	۱۰	مجلدین از زید عالمی	۰	۱۲	انگاشته
۳۳۰	۱۰	در جواب سوال	۰	۱	سید محمد ابراهیم	۳۳۱	۱۵	در جواب سوال	۰	۲	سید محمود علی
۳۳۱	۹	شعیدن از ان	۰	۲	ابن سید محمود علی	۳۳۲	۲	شعیدن از ان	۰	۲	اعلا
۳۳۲	۱	مقبول انام	۰	۲	اعلا	۳۳۳	۰	مقبول انام	۰	۲	اعلا